

نظامهای سیاسی عربی شیوه‌های جدید مطالعه آنها

حسین توفیق ابراهیم، النظم السياسية العربية الاتجاهات الحديثة في دراستها، بيروت: مركز دراسات الوحدة العربية، الطبعة الأولى، مارس ۲۰۰۵، ۴۲۲ صفحه.

عبدالرضا همدانی

پژوهشگر مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات
استراتژیک خاورمیانه

کتاب حاضر در صدد است تا به مطالعه نظامهای سیاسی عربی و بررسی علل ضعف سیاست‌گذاری کلی این کشورها، به ویژه در پرتو تحولات پرشتاب بین‌المللی و تغییرات درونی جهان عرب بپردازد. این کتاب دارای مقدمه و هشت فصل می‌باشد. فصل نخست کتاب با عنوان «دولت ملی در جهان عرب: بحران ساختاری و ضرورت اصلاحات» تلاش دارد تا ابعاد و تبعات بحرانهای ساختاری کشورهای عربی را تحلیل نماید. به نظر نویسنده اغلب نظامهای سیاسی عربی که توسط قبیله‌ها و یا خاندانها اداره می‌شوند، نتوانسته‌اند ساختارهای زیربنایی لازم را

برای ایجاد یک دولت ملی تکمیل کنند. زیرا استقلال این کشورها بیش از آنکه در اثر عزم و اراده ملی باشد ناشی از مذاکرات و تفاهم دولتهای استعمارگر با گروه حاکم بوده است، در نتیجه اساس و بنیان مشروعیت این گروهها کم‌رنگ است و حاکمیت آنها بر این کشورها به دلیل قدرت فائقه و توان سرکوبگری است و نه مقبولیت مردمی. به نظر نویسنده در کشورهای عربی به رغم وجود دانشگاهها و مؤسسه‌های متعدد و متنوع دولتی، نظامهای سیاسی همواره دچار ضعف و شکنندگی هستند؛ زیرا رابطه میان دولتها و جوامعشان در اغلب اوقات بحرانی و متشنج می‌باشد. دولتها نیز برای کسب مشروعیت سعی می‌کنند به قبیله‌ها و گروههایی که به لحاظ قومی و یا دینی با آنها نزدیکی بیشتری دارند، توجه بیشتری کنند که همین مسئله موجب شده است تا در کنار بحران مشروعیت، بحران هویت نیز در این کشورها پدید آید و هویت قومی- قبیله‌ای حتی از هویت ملی، اهمیت بیشتری پیدا کند. از سویی دیگر، بیشتر این نظامهای سیاسی دارای اقتصاد تک‌محصولی و غیرمتکی به شهروندان خود می‌باشند. در نتیجه از اقتصاد، سیاست و فناوری غرب

پیروی می کنند و حتی در امور نظامی، امنیتی و حتی واردات مواد غذایی و محصولات کشاورزی مجبور به تبعیت از غرب هستند. به باور دکتر ابراهیم، نظامهای سیاسی عربی راهی جز اجرای اصلاحات سریع و همه جانبه ندارند، اما نباید تصور کرد که این اصلاحات بدون بروز مشکلات و مقاومت از سوی گروههایی خواهد بود که از وضعیت کنونی دولت‌ها سوءاستفاده می کنند و با هرگونه اصلاحاتی به شدت برخورد می نمایند. با این حال راهکارهای زیر را پیشنهاد می دهد:

۳. اصلاحات اداری و ایجاد تحول در فرایند تصمیم گیریهای کلان سیاسی؛ ضعف و نارسایی بوروکراسی دولتی موجب کندی تصمیم گیریها و آسیب بخشهای مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی شده است. برای حل این معضل بیش از هر چیز نیاز به اراده سیاسی برای زدودن معضلات حاکم بر سیستم بوروکراسی می باشد.

«پلورالیسم سیاسی و فرایند تحول دموکراتیک» عنوان فصل دوم کتاب است. مؤلف معتقد است که دولتهای عربی ناچارند به سمت تکثرگرایی سیاسی و پذیرش دموکراسی حرکت کنند؛ زیرا با افزایش میانگین تورم و بیکاری در جامعه و بدیهیهای خارجی دولتها، سطح زندگی مردم پایین آمده است و مردم بیش از پیش خواهان مشارکت سیاسی و سهیم شدن در فرایند تصمیم گیری سیاسی می باشند. از سویی دیگر سقوط اتحاد جماهیر شوروی و دیگر دولتهای اروپای شرقی به معنی سقوط نظامهای تک حزبی، اقتصاد دولتی و هرگونه

۱. تحول سیاسی و تشکیل قرارداد اجتماعی جدید: این قرارداد اجتماعی می بایستی بر اصول حقوق بشر، پذیرش تکثر سیاسی و فکری، حق مشارکت و نظارت سیاسی، تفکیک قوای سه گانه و اعطای فضای کافی برای رشد نهادهای جامعه مدنی و استقلال آنها از دولت باشد.

۲. اجرای صحیح قانون اساسی: در بسیاری از کشورهای عربی قوانین اساسی قابل قبولی وجود دارد، اما دولتها اقدام به وضع قوانینی کرده اند که در تعارض با اصول قانون اساسی می باشند. از این رو صیانت از

تصمیم‌گیری سیاسی بدون مشارکت فعالانه مردم بود. بنابراین، جوامع عربی نیز متأثر از این تحولات خواهان حضور گسترده‌تری در فرایند تصمیم‌گیریها و استقرار نظام‌هایی دموکراتیک‌تر می‌باشند. انقلاب اطلاعات و ارتباطات نیز سهم زیادی در گشایش درهای سیاسی جهان عرب داشته است و دیگر هیچ دولت عربی نمی‌تواند با کنترل رسانه‌های گروهی به القاء اندیشه‌ها و نظرات خویش بپردازد.

نویسنده کتاب با اشاره به ویژگیهای فرایند انتقال به تکثرگرایی سیاسی اظهار می‌دارد که در بیشتر کشورهای عربی که احزاب متعددی فعال هستند، فرایند انتقال و اجرای اصلاحات از بالا و به وسیله رؤسای این کشورها صورت گرفته است؛ مثل شاه حسین در اردن، حبیب بورقبیه در تونس و شاذلی بن جدید در الجزایر. اما با این حال نباید از نظر دور داشت که اگر رهبران سیاسی مبادرت به چنین اقدامی کرده‌اند، به دلیل تحولات و تغییرات داخلی و خارجی بوده است که آنها را مجبور به پذیرش تکثر سیاسی جهت کسب هدف پراهمیت‌تری که همانا استمرار حکمرانی‌شان می‌باشد، کرده است و چنین تصمیم‌گیری‌هایی هرگز به صورت داوطلبانه و یک شبه از سوی

حاکمان گرفته نمی‌شود. از این جهت است که در اکثر کشورهای جهان سوم و منطقه خاورمیانه با وجود انتقال به تکثر سیاسی، زعام قدرت همچنان در دست حاکمان باقی مانده و بسیاری از حقوق و آزادیهای اساسی شهروندان سلب شده است و احزاب تنها شکلی ظاهری دارند و در عمل نه می‌توانند قدرت را آن گونه که در دموکراسی‌های پارلمانی به چشم می‌خورد به دست آورند و نه به تریبونی برای انتقال خواسته‌های شهروندان به حاکمان تبدیل شوند.

دکتر ابراهیم در بخش دیگری از فصل دوم کتاب به نظر سنجی سال ۱۹۹۳ مرکز ملی تحقیقات اجتماعی در قاهره پیرامون شناخت مردم از احزاب سیاسی و انتخابات اشاره می‌کند. براساس این نظر سنجی، ۳۳ درصد از پاسخ‌دهندگان نمی‌دانستند که در مصر احزاب سیاسی وجود دارد و ۲۰ درصد معتقد بودند که برگزاری انتخابات هیچ فایده‌ای ندارد، ۴۵/۵ درصد هرگز در هیچ انتخاباتی شرکت نکرده بودند؛ زیرا از صحت و سلامت انتخابات اطمینان نداشتند و احساس می‌کردند که شرکت در آن هیچ فایده‌ای ندارد، همچنین ۲۷/۵ درصد فعالیت احزاب را ضعیف توصیف کرده بودند.

اما در مورد اینکه مهم‌ترین مسایل جامعه از نظر پرسش‌شوندگان چه بوده است، پاسخها به ترتیب اهمیت به قرار زیر می‌باشد: ۱. بالا بودن قیمت‌ها؛ ۲. بهداشت؛ ۳. آموزش؛ ۴. بیکاری؛ ۵. مسکن؛ ... ۱۱. دموکراسی. به عبارت دیگر، دموکراسی مسئله نخست نخبگان است نه مردم و جامعه، و برای مردم دموکراسی آخر فهرست مشکلات و دغدغه‌های ذهنی قرار دارد.

نویسنده در فراز دیگری از این فصل به مسئله اعراب و اسرائیل می‌پردازد. وی اعتقاد دارد که وجود اسرائیل بهانه‌ای شده است تا رژیم‌های عربی منطقه همواره در وضعیت فوق‌العاده و شرایط امنیتی به سر می‌برند و از این طریق مانع از تحقق خواسته‌های مشروع مردمانشان شوند. به بیانی دیگر، وجود اسرائیل کمک کرده است تا این رژیم‌ها به صورت کاملاً استبدادی حکومت کنند و از دموکراسی به دور باشند.

ایالات متحده و قضیه دموکراسی در جهان عرب، نیز فراز مهم دیگری از این فصل می‌باشد. براساس مطالعاتی که تا قبل از حادثه یازدهم سپتامبر صورت گرفته است، مسئله دموکراسی هیچ‌گاه جزو اولویتهای سیاست آمریکا در قبال منطقه عربی نبوده است و این منطقه بهترین مکان

برای نشان دادن تناقض میان شعارهای دموکراسی‌خواهی آمریکا از یک سو و منافع این کشور در جهان عرب از دیگر سو می‌باشد. آمریکا در عمل ثابت کرده است که هرگاه منافعش اقتضا کند، اصول و قواعد دموکراسی را به نفع منافع خود زیر پا می‌گذارد. در ادامه این مبحث، مؤلف به نمونه‌هایی از حمایت و اشنگتن از حاکمان مستبد و رژیم‌های غیردموکراتیک عرب اشاره می‌کند تا دلیلی باشد بر دیدگاه مصلحت‌جویانه آمریکا و بهانه‌بودن دموکراسی‌خواهی این کشور در عرصه بین‌المللی. حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، مهم‌ترین ضربه‌ای بود که پس از پایان جنگ جهانی دوم به آمریکا وارد آمده بود. حتی ابرقدرتی همچون شوروی سابق نیز نتوانسته بود خاک آمریکا را این‌گونه مورد هدف قرار دهد. این رویداد اگرچه منجر به بروز دو جنگ بزرگ در افغانستان و عراق شد، اما تأثیرات فراتر از این دو کشور و در سطح جهانی بوده است. به اعتقاد نویسنده، اگرچه واشنگتن نسبت به قبل از حادثه یازدهم سپتامبر تأکید بیشتری بر انجام اصلاحات وسیع و همه‌جانبه در جهان عرب دارد، فراموش نباید کرد که هدف آمریکا از تجاوز و

اشغال عراق تنها آزادسازی ملت عراق از ظلم و ستم صدام حسین نبوده است، بلکه اهداف دیگری را نیز دنبال می‌کرد؛ از جمله تأمین امنیت بیشتر اسرائیل از طریق نابود کردن یکی از مهم‌ترین قدرتهای نظامی عربی و همچنین کنترل بازار نفت از طریق استیلای طولانی مدت بر منابع و ذخایر نفتی عراق.

در فصل سوم، مؤلف به وضعیّت جامعه مدنی در کشورهای عربی می‌پردازد. از دهه هشتاد سده بیستم میلادی، نهادهای جامعه مدنی در کشورهای عربی رشد کردند. از مهم‌ترین دلایل آغاز فعالیت و رشد نهادهای مدنی در این کشورها می‌توان به افزایش سطح تحصیلات، شکل‌گیری طبقه متوسط، افزایش درآمدهای نفتی و همچنین بیشتر شدن حجم مطالبات شهروندان از دولتها اشاره کرد. در میان کشورهای عربی، نهادهای جامعه مدنی در مصر، کویت، مغرب، لبنان و اردن فعال‌تر می‌باشند. به نظر می‌رسد دلیل این امر، وجود آزادیهای بیشتر در این جوامع در مقایسه با دیگر همسایگان عرب می‌باشد. اما اگر بپذیریم که احزاب سیاسی مهم‌ترین نماد فعالیت و پویایی جوامع مدنی است و آن‌گاه به آزادی فعالیت احزاب سیاسی در کشورهای

همچون کویت، امارات، بحرین، عمان، قطر و عربستان سعودی بنگریم، متوجه خواهیم شد که این شهروندان کشورها از هیچ‌گونه آزادی سیاسی برخوردار نیستند و اگر در کویت و بحرین نیز انتخاباتی برگزار شده است، به معنای آن نیست که در این کشورها شهروندان حق تصمیم‌گیری آزادانه و مشارکت سیاسی حداکثری را دارند، بلکه این حکومتها هستند که مایلند خود را نظامی دموکراتیک، البته به لحاظ صوری و ظاهری، نشان دهند. حتی در کشورهای عربی قاره آفریقا نظیر مصر، تونس، موریتانیا و الجزایر که انواع احزاب سیاسی اسلام‌گرا، لیبرال، ملی‌گرا، چپ و میانه‌رو مجاز به فعالیت می‌باشند، اغلب آنها از پایگاه مردمی چندانی برخوردار نیستند و تنها در پایتختها و بعضی از شهرهای بزرگ دفترهایی را گشوده‌اند. به نظر می‌رسد که احزاب سیاسی فعال در جهان سوم و به ویژه در کشورهای اسلامی به طور مشترک از ضعفهای زیر برخوردار باشند:

۱. کوچک بودن احزاب و نداشتن اعضای فعال؛
۲. نداشتن برنامه مشخص برای اداره دولت؛

تعدد مذاهب را می پذیرد. اما آنچه که موجب ضعف جوامع مدنی در کشورهای عربی شده است، سیاستهای دولتهای عربی است که بر مبنای اطاعت محض شهروندان از حاکمان شکل گرفته و مانع از هرگونه تحرک اجتماعی-سیاسی آزادانه آنان می شود. در قسمت پایانی این فصل، مؤلف تأثیر حوادث یازدهم سپتامبر را بر جوامع مدنی عربی مورد بررسی قرار می دهد. در اثر این رویداد مهم، ایالات متحده فشار زیادی را بر نهادها و سازمانهای غیردولتی عربی وارد کرد. بسیاری از انجمنهای خیریه عربی به بهانه اینکه طرفدار گروههای تروریستی و افراطی هستند و از آنها حمایت مالی می کنند، بسته شدند و حتی جمع آوری کمکهای مردمی برای فلسطینیان که در بسیاری از پایتختهای عربی صورت می گرفت، به دلیل فشارهای واشنگتن و این ادعا که بخشی از این کمکها به جنبشهای حماس و جهاد اسلامی می رسد، قطع شد.

فصل چهارم کتاب که عنوان آن «اقتصاد سیاسی جدید» است، به تأثیر اقتصاد بر استبداد در جهان عرب پرداخته و راهکارها و سیاستهای اجرای اصلاحات اقتصادی را مورد بررسی قرار داده است. از دهه پنجم

۳. شخصی بودن احزاب؛

۴. نداشتن سازمانی به عنوان سخنگوی حزب مثل روزنامه و یا رسانه صوتی-تصویری؛
۵. پدید آمدن دسته بندیها و اختلافهای فکری و سیاسی در درون ساختار احزاب به ویژه پس از پیروزی و یا شکست در انتخابات.

بنابراین، می توان گفت که احزاب سیاسی در این منطقه از جهان بیشتر به انجمن و یا باشگاه سیاسی شبیهند و راهکاری تعریف شده و مشخص برای دولتمداری ندارند و تنها با نزدیک شدن زمان انتخابات است که دست به فعالیت می زنند تا آراء مردم را به خود اختصاص دهند و به محض پیروزی و یا شکست با هم ارتباطشان با مردم کم می شود.

در فراز دیگری از این فصل، نویسنده به ارتباط میان اسلام و جامعه مدنی اشاره می کند. وی با بیان اینکه جامعه مدنی دارای مجموعه ای از ارزشها نظیر آزادی، مساوات، تساهل و تسامح، مشارکت، همکاری، تکرر و پذیرش اختلاف نظر در دیدگاهها و اندیشه ها می باشد، اظهار می دارد که تمامی این ارزشها در دین مبین اسلام مورد تأکید قرار گرفته اند و حتی فراتر از این، دین اسلام

قرن گذشته میلادی، بسیاری از سرزمینهای تازه استقلال یافته عربی اقدام به تشکیل بخش دولتی فراگیر، مقابله با رشد بخش خصوصی و برنامه ریزی تمرکزگرای اقتصادی نمودند و در کنار کنترل دستگاههای امنیتی و تبلیغاتی، هرگونه تحول اجتماعی-سیاسی را تحت هیمنه و تسلط خویش درآوردند. نتیجه پنج دهه از اجرای این سیاستها چیزی نبود جز کاهش میانگین رشد، افزایش میانگین تورم، بیکاری، کسری بودجه و بالا رفتن روزمره حجم بدهیهای دولت به کشورهای و سازمانهای بین المللی.

در بسیاری از کشورهای عربی به ویژه کشورهای منطقه خلیج فارس، اتکاء به اقتصاد تک محصولی و به خصوص صادرات نفت موجب شد تا دولتها از شهروندانشان بی نیاز شوند و از آنها نه مالیات بگیرند و نه بگذارند که این شهروندان در مسایل سیاسی جامعه خویش مشارکت نمایند. از سوی دیگر، بخش خصوصی در بسیاری از این کشورها ضعیف و شکننده است. به نظر می رسد که بخش خصوصی در اغلب کشورهای جهان سوم و به خصوص کشورهایی که بیشتر درآمدهایشان از صادرات نفت تأمین می شود، نه تنها از دولت

مستقل نیستند بلکه برای دریافت تسهیلات مالی، معافیتهای گمرکی و مالیاتی و اجرای پروژه ها و مناقصه ها، اتکاء زیادی به دولت دارند. این مسئله موجب شد تا بخش خصوصی نه توجه چندانی به اعمال سیاستهای آزادسازی اقتصادی نماید و نه در راستای تقویت دموکراسی و اصلاحات سیاسی به دولت فشارهای جدی وارد کند، بنابراین بخش خصوصی در جهان عرب برخلاف دیگر کشورهای پیشرفته جهان، پشتیبان واقعی جامعه مدنی نیست. ناتوانی دولتهای عربی در پی گیری سیاستهای صحیح اقتصادی و شکست ایدئولوژیهای سیاسی آنها نظیر سوسیالیسم و ملی گرایی که از نیمه های قرن بیستم مطرح شده بود، بیانگر این نکته بوده است که این کشورها در تحقق شعارهای خود و ایجاد رشد و توسعه متناسب با پتانسیل و تواناییهای جامعه خویش، ضعیف و فاقد عزم و اراده جدی بوده اند. از دیدگاه مؤلف کتاب، این ضعف منجر به افزایش فساد سیاسی و اداری و ایجاد بحرانهای متعدد در سطح جامعه شده است.

در فصل پنجم کتاب، «اسلام و سیاست»، نویسنده اظهار داشته است که

یکی از مهم‌ترین عوامل پدید آورنده جنبش‌های اسلامی سیاسی در جهان عرب، پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ بوده است. در کنار این امر، ظهور اصطلاحات و واژگان جدیدی نظیر بیداری اسلامی، اصول‌گرایی اسلامی و بنیادگرایی اسلامی نیز محصول همین تحولات بوده است. به نظر نویسنده، سرنگونی رژیم شاه و تأسیس نظام حکمرانی اسلامی موجب شد تا جنبش‌های اسلامی اعم از سنی و شیعه اقدام به الگوبرداری از آن کنند. انقلاب ایران نشان داد که می‌توان مردم را برای واژگون کردن نظام حکومتی سکولار بسیج کرد و دولتی با بنیانهای اسلامی برپا نمود، پیروزی انقلاب اسلامی این پرسش را در اذهان اسلام‌گرایان عرب ایجاد کرد که منبع مشروعیت نظامهای سیاسی عربی چیست؟ و در نتیجه در وسعت دادن فعالیت اپوزیسیونهای اسلامی در جهان عرب مؤثر بود.

فعالیت جنبشهای اسلامی در جهان عرب، تأثیرات متفاوتی بر هریک از این کشورها داشته است. در اردن و یمن به بعضی از این جنبشها اجازه داده شد تا اقدام به تشکیل احزاب سیاسی کنند و برای کسب کرسیهای پارلمانی رقابت نمایند. در مصر و

تونس با اعلام اینکه فعالیت سیاسی گروههای اسلام‌گرا موجب باز شدن درهای فتنه و بی‌ثباتی می‌شود و به تهدیدی علیه امنیت ملی تبدیل می‌گردد، با تأسیس احزاب سیاسی اسلامی مخالفت شد. در الجزایر، ارتش نتوانست پیروزیهای پیاپی جبهه نجات اسلامی در انتخابات شورای شهر در سال ۱۹۹۰ انتخابات پارلمانی ۱۹۹۱ را تحمل کند و در نتیجه رئیس‌جمهور، هم‌ساذلی بن جدید را مجبور به استعفا و انتخابات را لغو کرد و هم‌اقدام به جنگ و درگیری با نیروهای وابسته به جبهه نجات اسلامی در سراسر الجزایر نمود. برخلاف الجزایر، در سودان بخشی از ارتش به رهبری ژنرال عمر البشیر با جبهه ملی اسلامی به ریاست دکتر حسن الترابی ائتلاف نمود و کودتای سال ۱۹۸۹ را در این کشور پیاده ساخت. در لبنان نیز حزب الله با حمایت سوریه و ایران تبدیل به مهم‌ترین گروه در مبارزه با اشغالگران صهیونیست و اخراج آنان از خاک لبنان شد.

دکتر حسین توفیق ابراهیم، با آوردن مثالهایی از نحوه تعامل و برخورد ایالات متحده آمریکا با حرکت‌های اسلامی در جهان عرب، نتیجه‌گیری می‌کند که

۱. ضعف در ارتباط صحیح هر جنبش با دیگر جنبشها؛
۲. ضعف در رابطه میان جنبش با اندیشه و تفکر؛
۳. ضعف در فهم اهمیت تکررگرایی و ایمان به آن؛
۴. ضعف در رابطه آموزش معنوی با تربیت سیاسی؛
۵. ضعف در ارتباط بین اطاعت با آزادی؛
۶. ضعف در داشتن برنامه ریزیهای طولانی مدت؛
۷. عدم پایبندی به اصول دموکراتیک در درون گروهها و جنبشها؛
۸. غلبه نگرشهای مذهبی بر اندیشه صحیح اسلامی؛
۹. توجه به مسند قدرت به جای ایجاد ارتباط عمیق با جامعه؛ و
۱۰. ضعف در داشتن دیدگاهی وسیع از واقعتهای جهان عرب و اسلام.
- در فصل ششم کتاب وضعیت سیاست گذاریهای کلان کشورهای غربی مورد مطالعه قرار گرفته است. مؤلف بر این اعتقاد می باشد که سیاست گذاری در کشورها دارای اشکالات زیر است:
- واشنگتن در عمل مخالف رسیدن جنبشهای اسلامی و نیروهای فعال اسلامی به مسند قدرت در کشورهای عربی می باشد، حتی اگر این رسیدن به قدرت از طریق صندوقهای رأی گیری باشد. بنابراین ایالات متحده آمریکا ترجیح می دهد که یک نظام استبدادی، که ضامن منافع این کشور در منطقه باشد، تداوم یابد و نظامی دموکراتیک که موجب رسیدن اسلام گرایان به قدرت باشد شکل نگیرد.
- نویسنده کتاب، همچنین با اشاره به اینکه گروههای اسلام گرا چند دهه است که نظامهای حاکم بر کشورهای عربی را دچار چالشهای اساسی کرده اند اما نتوانسته اند در هیچ یک از این کشورها نظامهای سیاسی را تغییر داده و نظام سیاسی مورد نظر خود را پیاده کنند، چنین می نویسد:
- «... گروههای اسلام گرا هیچ نظام حکومتی را تغییر ندادند و هیچ جمهوری اسلامی براساس الگوی ایرانی آن در جهان عرب شکل نگرفت. حتی تجربه ائتلاف عمر البشیر و حسن الترابی در سودان نیز ادامه نیافت و از سال ۲۰۰۰ تبدیل به درگیری و نزاع میان طرفین شد.» (ص ۲۶۹) در این کتاب، نقاط ضعف جنبشهای اسلامی در جهان عرب به ترتیب زیر آورده شده است:

عرب داشته است. به نظر مؤلف، جنگ دوم خلیج فارس به آمریکا این فرصت را داد تا تبدیل به تنها ابرقدرت جهان شود و حتی بر سازمان ملل و شورای امنیت نیز تسلط یابد (ص ۲۱۵). به عبارت دیگر وقوع یک رویداد عربی، اشغال کویت توسط عراق، این فرصت را به ایالات متحده داد تا در رأس هرم نظام بین الملل قرار گیرد.

از سوی دیگر در حادثه یازدهم سپتامبر، باز هم چند شهروند عرب بودند که بر سیاستهای جهانی آمریکا تأثیر گذاشتند و آمریکا را وارد دو جنگ در افغانستان و عراق نمودند. با این حال، دولتهای عربی از وقوع این تحولات چندان تأثیر نپذیرفتند، حاکمان عرب پابرجا ماندند، شیوه های حکمرانی تغییر چندانی نکرد و تنها فشار واشنگتن بر پایتختهای عربی بهبود یافتن شیوه های حکمرانی و مدیریت کشور، افزایش دادن مشارکت سیاسی و بهتر کردن وضعیت حقوق بشر بوده است. فشارهای آمریکا بر لیبی و سودان نیز با پاسخگوییهای طرفهای عربی به حداقل خود رسید. نویسنده در قسمت دیگری از این فصل تأثیرات جهانی شدن بر دموکراسی در جهان عرب را مورد بحث و بررسی قرار داده است. با توجه به

۱. تغییر و تحول دایمی در برنامه ریزیها در اثر عدم وضع این برنامه ریزیها به شکل عقلایی و عدم تعیین اولویتها و دخالت افراد ذی نفوذ در آن؛

۲. ضعف مشارکت مردمی در فرایند تصمیم گیری حاشیه ای بودن نقش قوه مقننه، وجود انواع قید و بندها بر آزادی بیان و عقیده، عدم استقلال نهادهای جامعه مدنی؛

۳. فعال نبودن نظام بوروکراسی و ناتوانی در اجرای سریع و صحیح تصمیم گیریها؛

۴. ضعف در هماهنگی بین تصمیم گیریها و سیاست گذاریها به طوری که معمولاً اجرای یک تصمیم موجب توقف اجرای تصمیمهای دیگر در اقداماتی که بررسی و اجرای آن مدتی قبل آغاز شده بود می شود. به عبارت دیگر، دولتها در جلوگیری از تلاقی تصمیم گیریهای اتخاذ شده در عرصه های مختلف ناتوانند؛ و

۵. ضعف کنترل و نظارت بر نحوه اجرای سیاستهای کلان.

«نظام بین الملل و تحولات جهانی»، عنوان فصل هفتم کتاب است. تک قطبی شدن ساختار نظام بین الملل و گسترش پدیده جهانی شدن تأثیر بسیاری بر جهان

خاورمیانه و روابط بین الملل: قدرت، سیاست و ایدئولوژی

فرد هالیدی، خاورمیانه و روابط بین الملل:

قدرت، سیاست و ایدئولوژی، انتشارات دانشگاه
کمبریج، ۲۰۰۵، ۳۷۴ صفحه.

سیدجواد صالحی

پژوهشگر ارشد مرکز پژوهش‌های علمی و

مطالعات استراتژیک خاورمیانه

کتاب خاورمیانه و روابط بین الملل به قلم فرد هالیدی در یک مقدمه، سه بخش و یک نتیجه به نگارش درآمده است. در خصوص نویسنده شاید احتیاج به معرفی نباشد زیرا آثار او در خصوص خاورمیانه از جمله عربستان، ایران و ترجمه مقالات و کتابهای متعدد او به زبان فارسی جایگاه و اعتبار ویژه‌ای را برای هالیدی در میان اصحاب فکر و قلم رقم زده است. کتاب خاورمیانه و روابط بین الملل از جمله آثار متأخر هالیدی می‌باشد که در کنار آثار دیگری همچون ملت و مذهب در خاورمیانه (۲۰۰۰)، دو ساعتی که بر جهان شوک وارد نمود (۲۰۰۱) و صد افسانه درباره خاورمیانه بعد از سال ۲۰۰۰ به چاپ رسیده است.

ضعف بنیانهای اقتصادی جهان عرب و اتکا این کشورها به یک یا دو منبع درآمد ملی، این کشورها قادر به رقابت در نظام اقتصادی بین‌المللی نیستند و در نتیجه جهانی شدن اقتصادها موجب بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی در بسیاری از کشورهای عربی شده و باعث می‌شود نظامهای حاکم برای تضمین بقا و استمرار خویش، بیش از پیش به شیوه‌های غیردموکراتیک اتکا کنند.

در فصل پایانی کتاب، نگاهی انتقادی

به وضعیت مطالعه و پژوهش پیرامون نظامهای سیاسی عربی شده است. به نظر مؤلف، پژوهشها و تحقیقات علمی در خصوص نظامهای سیاسی عربی اندک است؛ زیرا در این نقطه از جهان تحولات سیاسی سرعت چندانی ندارد و نهادهای جامعه مدنی شکل مطلوبی نیافته‌اند. همچنین مطالعات مقایسه‌ای میان نظامهای سیاسی عربی و یا یک نظام سیاسی عربی با نظامی غیر عربی کمتر صورت گرفته که این امر نیز حاکی از ضعف دانشگاهها و دانشکده‌های علوم سیاسی در جهان عرب می‌باشد. مطالعه این کتاب و ترجمه بخشهایی از آن جهت استفاده دانشگاهیان و علاقه‌مندان به مباحث سیاسی جهان عرب، توصیه می‌شود.